جلسه بیست و چهارم ـ اصول ـ 28/7/1403 ـ استاد شوپایی حفظه الله.

بسم الله الرحمن الرحیم

در جلسه گذشته بیان شد که هم محتوا و مضمونِ مطلب دومی که مرحوم نائینی در مقدمۀ ثالثه بیان کردند ، تمام نیست و محل اشکال است و هم دلیلی که ایشان برای اثبات این مطلب بیان کردند تمام نیست و محل اشکال است.

حال مقداری از بحث که در این قسمت باقی مانده اینست که : علی تقدیر تمامیت مطلب دوم آیا این مطلب در حل و دفع دو اشکالی که مرحوم نائینی در مقدمۀ ثالثه بیان کردند ، تأثیر و دخالت دارد یا نه؟

همانطور که قبلاً بیان شد اشکال اولی که مرحوم نائینی در مقدمۀ ثالثه درصدد رفع بود ، عبارت بود از اینکه : صحت ترتب متوقف بر التزام به واجب معلّق و شرط متأخر است بنحوی که اگر کسی اینها را قبول نداشته باشد نمیتواند ملتزم به صحت خطاب ترتبی بشود.

همانطور که در کلام مرحوم نائینی آمده است ، منشأ این اشکال اینست که : مستشکل خیال کرده است که زمان امتثال هر تکلیفی میبایست متأخر از زمان خود تکلیف باشد.

حال باتوجه به منشأ اشکال اول گفته میشود که : مطلب دومی که مرحوم نائینی بیان کردند علی تقدیر تمامیتش میتواند این مشکل را حل بکند ، چرا که مرحوم نائینی در مطلب دوم فرمودند که : زمان امتثال تکلیف متأخر از زمان خود تکلیف نیست بلکه اینها باهمدیگر متحد هستند.

پس مطلب دومی که مرحوم نائینی بیان کرده اند علی تقدیر تمامیتش دخیل و مؤثر در حل اشکال اول هست. بلکه اگر مطلبی که مرحوم نائینی در مطلب دوم بیان کردند ، تمام نباشد ـ کما اینکه گفتیم مطلب دوم ایشان تمام نیست ـ و گفتیم که واجب یا منجز است و یا معلّق است به این معنا که تقارن و تأخر زمان امتثال از زمان خود تکلیف امکان دارد ، بازهم اشکال اول حل میشود چرا که اشکال اول مبتنی بر اینست که : زمان امتثال لزوماً میبایست متأخر از زمان خود تکلیف باشد ؛ ولی اگر ما گفتیم که : لزوم تأخر در کار نیست بلکه هم واجب منجز ممکن است و هم واجب معلّق ، دیگر این اشکال اول جواب داده میشود.

پس باتوجه به این مطلب معلوم میشود که آنچه که در دفع اشکال اول دخالت و تاثیر دارد اینست که : لزوم تأخر زمان امتثال از زمان تکلیف از دست مستشکل گرفته شود ، اما اینکه لزوم تقارن ثابت شود ـ همانگونه که مرحوم نائینی ادعا کرده اند ـ این خصوصیت ولزومی ندارد بلکه همین مقدار که هم امکان تقارن و هم امکان تأخر وجود داشته باشد مبنای اشکال اول از دست مستشکل گرفته میشود.

پس نتیجه بحث در این قسمت این شد که : هرچند که مطلب دوم مرحوم نائینی فی حدنفسه تمام نبود و محل اشکال بود ولی علی تقدیر تمامیش در حل اشکال اول دخالت و تأثیر دارد.

اما اشکال دومی که مرحوم نائینی در مقدمۀ ثالثه در صدد رفع و جواب از آن بودند ، این بود که : اگر ما هو الشرط لخطاب المهم عصیان أهم بوجوده الخارجی باشد ، این امر مستلزمِ محذورِ خروج مقام از بحث ترتب است و اگر ما هو الشرط لخطاب المهم ، عصیان أهم بنحو شرط متأخر و یا عنوانِ انتزاعیِ منتزع از امر متأخر باشد در اینصورت هم محذور طلب جمع بین ضدین است. این اشکال دوم بود.

باتوجه به تقریبی که در جلسات قبل از اشکال دوم بیان شد تأخرِ زمان امتثال از زمان تکلیف نقشی در ورود اشکال ندارد تا اینکه مطلب دوم با حلّ این مطلب در رفع این اشکال مؤثر و دخیل باشد.

این هم مطالب مربوط به دخالت و تأثیر مطلب دوم در حل اشکالات دو گانه ایی بود که مرحوم نائینی در مقدمۀ ثالثه بیان کردند.

اما نسبت به مقدمۀ چهارم از مقدمات پنجگانه ـ که بنظر خود مرحوم نائینی این مقدمه أهم از مقدمات است و فرموده اند که اساس ترتب مبتنی بر این مقدمه است ـ گفته میشود که ؛ در این مقدمه دو مطلب مورد بحث و بررسی قرار میگیرد : مطلب اول محتوا و مضمون این مقدمه است. مطلب دوم هم نتیجه و اثری است که بر این مقدمه مترتب میشود.

اما محتوای مقدمۀ چهارم آنگونه که مرحوم نائینی فرمودند این بود که : انحفاظ خطاب ـ محفوظ بودن مفاد خطاب و ثبوت تکلیف که همان مفاد خطاب است ـ نسبت به ما یتصور من التقادیر و الانقسامات به سه نحوه است :

نحوۀ اول انحفاظ به اطلاق و تقیید لحاظی بود مانند همان مثال وقت و مثال قیام و قعود زید و أمثالهم که در جلسات قبل بیان شد.

نحوۀ دوم انحفاظ خطاب از راه نتیجه الاطلاق و نتیجه التقیید بود.

نحوۀ سوم هم انحفاظ خطاب به اقتضاءِ نفس خطاب بود یعنی خود خطاب نسبت به تقدیر خاصی اقتضاء دارد.که توضیح این قسمت در کلام مرحوم نائینی این بود که : این مورد مربوط به فعل متعلق تکلیف و ترک آن است یعنی تکلیف وجوبی مقتضی وضع و ایجادِ متعلق و همچنین مقتضیِ هدمِ ترک متعلق است.

مرحوم نائینی بعد از بیان فرق بین انحفاظ خطاب بنحوۀ اول و دوم از یکطرف و انحفاظ خطاب بنحوۀ سوم از طرف دیگر ، در مقام نتیجه گیری از محتوای مقدمۀ رابعه فرموده اند : در خطابین ترتبیین تعاند و تدافعی بین الخطابین پیش نمی آید چرا که خطاب مهم مشروط به عصیان أهم است و انحفاظ خطاب مهم نسبت به تقدیر عصیان أهم از قبیل انحفاظ خطاب بالاطلاق و التقیید لحاظی است ولی خطاب أهم که مفادش در ظرف عصیانِ خودش محفوظ و ثابت است انحفاظش بنحوۀ سوم است یعنی به اقتضاء خود تکلیف به أهم است چرا که هر تکلیف وجوبی ایی مقتضی وجود متعلقش و هدم ترک و عصیانش است.

پس ولو در تقدیر عصیان أهم هر دو خطاب ـ مهم و أهم ـ محفوظ هستند ولی از آنجا که نحوۀ انحفاظ اینها با همدیگر مختلف و متفاوت است لذا تعاند و تدافع و مطارده بینهما پیدا نمیشود چرا که انحفاظ مهم در این تقدیر ـ أی تقدیر عصیان أهم ـ به اطلاق و تقیید لحاظی است و در اطلاق و تقیید لحاظی خطاب إقتضاءِ وجود تقدیر و یا هدمِ تقدیر را ندارد ولی إقتضاءِ أهم نسبت به اینکه در تقدیر عصیان خودش همچنان حضور دارد و باقی است از باب انحفاظ خطاب بنحوۀ سوم است و اقتضاءِ هدم را دارد.

بنابراین اینگونه نیست که بین مقتضای خطاب أهم و مهم تنافی وجود داشته باشد بلکه کلٌّ منهما یقتضی شیئاً که دیگری نسبت به آن إقتضائی ندارد ، به این بیان که : مهم اگر اقتضائی داشته باشد اقتضاء او نسبت به ایجاد خود مهم است ولی نسبت به أهم و ترک او که اقتضائی ندارد همچنین خطاب أهم مقتضیِ وجود خودش و هدمِ ترک أهم است و کاری با مقتضای مهم ندارد. پس بین مقتضای دو خطاب تنافی وجود ندارد فلذا مشکلی نسبت به خطابین علی نحو الترتب وجود ندارد. این هم نتیجه ایی بود که مرحوم نائینی از محتوای مقدمۀ رابعه گرفته اند.

در مقام بررسی این مقدمه گفته میشود که : بحث از این مقدمه هم در دو قسمت است : قسمت اول اینست که آیا مطالب و مفادی که مرحوم نائینی در این مقدمۀ چهارم بیان فرموده اند ، تمام است یا نه؟

قسمت دوم هم اینست که : این مقدمه با این محتوایی که دارد آیا دخیل و مؤثر در اثبات نظریۀ ترتب هست یا نه؟

در قسمت اول از بحث گفته میشود : آن مطلبی که مرحوم نائینی نسبت به انحفاظ خطاب به اطلاق و تقیید لحاظی بیان کردند ـ که موردش هم جائیست که ما خطاب را نسبت به انقسامات سابق بر خطاب در نظر بگیریم ـ ، این قسمت از کلام ایشان بلا اشکالٍ تمام است و هیچ مناقشه ایی نسبت به این مطلب ایشان وجود ندارد که خطاب نسبت به بعضی از قیود و انقسامات گاهی بنحو مطلق است و گاهی هم بنحو مقیّد است ، و اگر خطاب مقیّد هم باشد ولی اقتضائی نسبت به وجود قید ندارد.

اما نسبت به نحوۀ دوم از انحفاظ خطاب مرحوم نائینی فرمودند که : انحفاظ خطاب در نحوۀ دوم از باب نتیجه الاطلاق و نتیجه التقیید است و این نحوۀ دوم از انحفاظ خطاب در انقسامات لاحق للخطاب و انقسامات ثانویه مورد دارد مانند تقیید به علم به حکم و یا اطلاق نسبت به علم به حکم. و در ادامه هم فرمودند که : تقیید خطاب به قسم خاص از این انقسامات ثانویه ممکن نیست ، و وقتی تقیید لحاظی ممکن نبود اطلاق لحاظی هم ممکن نخواهد بود چرا که تقابل بین اطلاق و تقیید ،تقابل بین عدم و ملکه است فلذا استحالۀ تقیید مستلزم استحالۀ اطلاق است.

پس در انقسامات ثانویه اگر مفاد خطاب بخواهد محفوظ باشد این ثبوت و محفوظ بودن مفاد خطاب حتماً به نتیجه الاطلاق و التقیید است نه به خود اطلاق و تقیید. این فرمایش مرحوم نائینی نسبت به نحوۀ دوم از انحفاظ خطاب بود.

نسبت به این قسمت از کلام مرحوم نائینی گفته میشود که : این قسمت از فرمایش ایشان محل اشکال است و اشکال آن هم در همان بحث تعبدی و توصلی مطرح شده است.

اشکالی که نسبت به این قسمت از فرمایش مرحوم نائینی میشود ، اینست که : اگر تقیید مستحیل باشد این استحالۀ تقیید موجب استحالۀ اطلاق نمیشود بلکه همانطور که مرحوم آقای خویی فرمودند استحالۀ کلٌّ من الاطلاق و التقیید موجب ضروری بودن دیگری میشود چرا که إهمال نسبت به این قید در مقام ثبوت ممکن نیست بلکه یا مطلق است و یا مقید است فلذا چنانچه ولو للاستحاله تقیید در کار نبود اطلاق ضروری خواهد بود و اینگونه نیست که استحالۀ تقیید موجب استحالۀ اطلاق بشود.

و وقتی استحالۀ تقیید موجب استحالۀ اطلاق نبود بلکه موجب ضروری بودن اطلاق شد ، دیگر در مقابل انحفاظ خطاب به اطلاق و تقیید لحاظی ، این نحوۀ دوم از انحفاظ خطاب که انحفاظ خطاب به نتیجه الاطلاق و التقیید است میبایست حذف بشود و جایی برای آن باقی نمیماند چرا که هم نسبت به انقسامات اولیه و هم نسبت به انقسامات ثانویه اطلاق أو التقییدِ لحاظی نسبت به قید ممکن است و اگر تقیید ممکن نباشد حتماً اطلاق آن ممکن است و اینگونه نیست که استحالۀ تقیید موجب استحالۀ اطلاق بشود.

بر همین اساس مرحوم آقای خویی در تعلیقۀ اجود در این قسمت فرموده اند که : همانطور که در انقسامات اولیه لا مناص إمّا من الاطلاق أو التقیید ، همچنین در انقسامات ثانویه هم لامناص من الاطلاق أو التقیید چرا که إهمال در مقام ثبوت معنا ندارد و استحالۀ کلٌّ من الاطلاق و التقیید موجب ضروری بودن طرف آخر میشود.

در تعلیقۀ بعدی هم فرموده اند که : با این بیانی که ما کردیم دیگر این نحوۀ دوم از انحفاظ خطاب میبایست حذف بشود و چه تقدیر از انقسامات اولیه باشد و چه تقدیر از انقسامات ثانویه باشد ، در همان نحوۀ اول از انحفاظ خطاب ـ أی انحفاظ خطاب به اطلاق و تقیید لحاظی ـ باقی میماند.

پس فرمایش مرحوم نائینی نسبت به نحوۀ دوم از انحفاظ خطاب تمام نیست چرا که فرمایش ایشان مبتنی بر این بود که استحالۀ تقیید موجب استحالۀ اطلاق بشود و حال اینکه واقع امر همانطور که در بحث تعبدی و توصلی بیان شد ، اینگونه نیست.

اما نسبت به نحوۀ سوم از انحفاظ خطاب ، مرحوم نائینی فرمودند : خطاب که در نحوۀ خاصّی ثابت است ، این ثبوت خطاب در نحوۀ خاص به اقتضاء خود تکلیف و خطاب است نه به اطلاق و تقیید لحاظی و یا به نتیجه الاطلاق و التقیید.

دلیلی که مرحوم نائینی در این قسمت بیان کردند این بود که فرمودند : در این نحوۀ سوم از انحفاظ خطاب که مختص به موارد اطاعت و عصیان است ، نه اطلاق و تقیید لحاظی ممکن است و نه نتیجه الاطلاق و التقیید امکان دارد چرا که از انقسامات ثانویه نیست فلذا حفظ شدن مفاد خطاب به اقتضاءِ نفس خطاب است.

اما اینکه چرا اطلاق و تقیید لحاظی در این نحوۀ سوم از انحفاظ خطاب ـ که موردش ایجاد متعلق و ترک متعلق است ـ ممکن نیست ؟ در این قسمت فرموده اند : اما تقیید ممکن نیست چرا که اینکه مفاد خطاب و حکم مقیّد به وجودِ متعلق باشد مستلزم طلب حاصل است یعنی اینکه مولا بگوید اگر نماز موجود شد شما نماز را موجود بکن ، این طلب حاصل است ، و همچنین تقیید خطاب به ترک متعلق هم مستلزم طلب نقیضین است یعنی اینکه مولا بگوید در ظرف ترک صلاه ، صلاه را ایجاد بکن ؛ این مستلزم طلب جمع بین نقیضین است چرا که از یکطرف ترک وجود دارد و مولا از عبدش میخواهد که در کنار ترک الصلاه ، وجود صلاه را هم با او جمع بکند.

اما اینکه چرا در اینجا اطلاق ممکن نیست ؟ مرحوم نائینی در اجود دو دلیل برای این قسمت بیان کرده اند : دلیل اول ایشان این بود که فرمودند : اگر تقیید ممکن نباشد ، اطلاق هم ممکن نیست چرا که اطلاق در قوّۀ تصریح به کلا التقدیرین است و وقتی تقیید به تقدیر اول ممکن نباشد لمحذور طلب حاصل و تقیید به تقدیر دوم هم ممکن نباشد لمحذور طلب جمع بین الضدین ، دیگر اطلاق هم ممکن نخواهد بود چرا که اطلاق هر دو را دارد. وقتی اطلاق در قوّۀ تصریح به کلا التقدیرین بود دیگر در اطلاق هر دو محذور معاً موجود میشود.

دلیل دوم ایشان هم این بود که فرمودند : با توجه به مبنای ما که گفتیم تقابل بین اطلاق و تقیید ، تقابل بین عدم و ملکه است وقتی تقیید ممکن نبود ، اطلاق هم غیر ممکن میشود.

آیا این دلیل و وجهی که مرحوم نائینی برای عدم امکان اطلاق و تقیید لحاظی در این نحوۀ سوم از انحفاظ خطاب بیان کردند ، تمام است یا نه ؟

اشکالی که به مرحوم نائینی در این قسمت وارد است ، اینست که : بله تقیید تکلیف و خطاب به وجود یا عدم و ترکِ متعلق محذور دارد ولی اطلاق تکلیف و خطاب نسبت به هر دو تقدیر مانعی ندارد و آن دو دلیلی که برای عدم امکان اطلاق بیان کردید تمام نیستند.

اما نسبت به دلیل اولی که در این قسمت بیان کردید گفته میشود که : اینکه شما فرمودید اطلاق در قوّۀ تصریح به هر دو قید است ، چنانچه مقصود شما این باشد که در اطلاق هر دو قید أخذ شده اند ؛ در اینصورت کلام و فرمایش شما تمام نیست چرا که معنای اطلاق جمع بین قیود نیست بلکه معنای اطلاق رفض قید است یعنی میگوید این قید دخالت ندارد و در اینصورت دیگر آن محذوری که در تقیید وجود داشت به اطلاق کشیده نمیشود.

اما اگر مراد و مقصود شما این باشد که اطلاق شامل هر دو تقدیر میشود هم گفته میشود که : این مطلب اشکالی ایجاد نمیکند چرا که ولو تقیید ممکن نیست ولی معنای اطلاق هم اینست که آن قید اخذ نشده است. بعبارت دیگر : در صورت اطلاق هیچ یک از آن دو قید دخیل در ثبوت تکلیف نیست یعنی نه قید وجود متعلق دخیل در ثبوت تکلیف است و نه قید ترک متعلق دخیل در ثبوت تکلیف است و وقتی هیچ یک از آنها دخیل در ثبوت تکلیف نبود خطاب با اطلاقش هر دو تقدیر را شامل میشود بدون اینکه مشکل و محذوری پیش بیاید. و اطلاق در اینجا هم اطلاق لحاظی است و محذوری برای آن وجود ندارد. بله اگر اطلاق بمعنای جمع بین دو قید بود محذور هر دو تقیید لازم می آمد ولی از آنجا که اطلاق بمعنای رفض القیود است دیگر محذوری نسبت به اطلاق وجود ندارد. پس دلیل اول مرحوم نائینی برای اثبات استحالۀ اطلاق در این قسمت تمام نیست.

اما دلیل دوم ایشان برای اثبات استحالۀ اطلاق این بود که فرمودند : بر اساس مبنای ما که تقابل بین اطلاق وتقیید را از قبیل عدم و ملکه میدانیم ، میگوییم که : هرکجا تقیید ممکن نباشد ، اطلاق هم ممکن نیست.

اشکال و مناقشۀ نسبت به این دلیل دوم هم همان اشکالی است که در مباحث مختلف از جمله در بحث تعبدی و توصلی به تفصیل بیان شده است که : اینگونه نیست که استحالۀ تقیید موجب استحالۀ اطلاق بشود.

پس فرمایش مرحوم نائینی در نحوۀ سوم انحفاظ که فرمودند : در این نحوۀ سوم مفاد خطاب نمیتواند به اطلاق و تقیید لحاظی حفظ بشود ؛ تمام نیست. بله به تقیید نمیتواند حفظ بشود چرا که مبتلای به محذور است ولی به اطلاق میتواند حفظ بشود.

باتوجه به این مطلب نحوۀ سوم از انحفاظ هم میبایست حذف بشود چرا که نسبت به همین موردی که شما آن را موردِ سوم از انحفاظ خطاب قرار دادید ـ یعنی اطاعت و ترک ـ اطلاق لحاظی ممکن است ، ولو که تقیید لحاظی ممکن نیست ولی اطلاق لحاظی ممکن هست.

در نتیجه اینگونه نیست که ما سه نحوه انحفاظ خطاب داشته باشیم بلکه شمول خطاب و ثبوت مضمون خطاب نسبت به هر تقدیری یا به تقیید است و یا به اطلاق است بله ممکن است که در بعضی از موارد تقیید ممکن نباشد ولی موردی وجود ندارد که نه تقیید و نه اطلاق هیچ کدام امکان نداشته باشد. این اشکالی است که به مرحوم نائینی وارد است.

ولی آن فرقی که مرحوم نائینی بین نحوۀ اول و دوم از انحفاظ از یکطرف با نحوۀ سوم از انحفاظ از طرف دیگر قرار داده بودند و میخواستند با آن فرق اشکال تعاند و مطارده را حل بکنند ، این قسمت از فرمایش مرحوم نائینی قابل التزام و ضمیمه شدن است ، به این نحو که میگوییم : هرچند این تقیید خطاب مهم به عصیان و ترک أهم از قبیل اطلاق و تقیید لحاظی است و در این موارد خطاب مهم اقتضائی نسبت به وجود قید ندارد و همچنین شمول خطاب أهم نسبت به فرضِ عصیان الاهم اطلاق لحاظی است ولی در عین حال این شمولِ اطلاقیِ خطاب أهم نسبت به ظرفِ عصیان أهم منافاتی با این ندارد که خطاب اقتضائی نسبت به وجود متعلق داشته باشد و اقتضاءِ هدم ترک آن را داشته باشد.

بله اگر از باب تقیید میبود ، این اقتضاء وجود نداشت یعنی خطاب مقیّد به قید ناظر به وجود قید نیست نه وضعاً و نه هدماً ولی اگر شمول خطاب نسبت به یک تقدیر با اطلاق باشد این مشکل و منافاتی ندارد کما اینکه در باب اطاعت و عصیان از این قبیل است.

بر این اساس خطاب أهم شامل فرض عصیان میشود و در تقدیر عصیان هم مفاد خطاب أهم محفوظ است و انحفاظش هم به اطلاق لحاظی است ولی در عین حال این خطاب أهم مقتضی هدمِ عصیان أهم و ایجادِ امتثال أهم هست. این قسمت از فرمایش مرحوم نائینی اشکالی ندارد و میبایست بعنوان ضمیمه به فرمایش مرحوم خویی اضافه شود که در نحوۀ سوم هم اطلاق لحاظی ممکن است ولی در عین حال که اطلاق لحاظی وجود دارد ولی این تکلیف منافات با این ندارد که اقتضاءِ نسبت به این تقدیر را داشته باشد.

وجه انضمام این مطلب هم اینست که ببینیم آیا مفاد مقدمۀ رابعه در اثبات خطاب ترتبی دخالت و تأثیر دارد یا نه ؟

در این قسمت مرحوم خویی فرموده اند : این مقدمۀ رابعه هیچ دخالتی در اثبات خطاب ترتبی ندارد. آنچه که در اثبات خطاب ترتبی دخیل است اینست که : آیا خطاب أهم و مهم با همدیگر تعاند و مطارده دارند یا اینکه تعاند و مطارده ایی بینهما وجود ندارد ؟ ولی این مقدمه رابعه دخالتی در اثبات خطاب ترتبی ندارد.

والحمدلله رب العالمین.